

## حافظ و هویت ملی

هویت ملی شخصیت فرهنگی است.

محمد رضا راشد محصل

در دوران معاصر، با تأثر از موقعیت‌های خاص زمانی و مکانی ملت را برابر نهادۀ Nation شناخته‌اند که بیشتر متکی بر جنبه‌های نژادی است. این‌گزینه‌سبب برداشت‌های خلاف شده و وسیلهٔ سوء استفاده قرار گرفته است؛ در حالی که ملت در پیشینهٔ تاریخی ما به معنی دین، کیش و شریعت است<sup>۱</sup> و در فرهنگ‌های امروزی «گروهی از افراد انسانی که بر خاک معینی زندگی می‌کنند و تابع قدرت یک حکومت می‌باشند»<sup>۲</sup> در این تعریف هم اگر منظور از قدرت، نیروی نظامی یا سیاسی باشد در مورد ملیت‌های ایرانی صدق نمی‌کند، زیرا عمده‌ترین عامل وحدت این اقوام در طول تاریخ، زبان و فرهنگ آنهاست و گرنه در هجوم‌های مکرر و حتی شکست‌های نظامی و سیاسی هر یک سر خود می‌گرفتند و در جامعهٔ جدید حل می‌شدند. اسناد روشن گواه است که اقوام مختلف ایران شهر را پیوند فرهنگی ژرف و استوار به هم بسته داشته و پیوسته به صورت مجموعه‌ای یگانه، مردمی هم‌بند و هم‌پیوند، حفظ زبان و فرهنگ خویش را اصل دانسته‌اند و این همه را با موقعیت‌های تازه وفق داده‌اند. کریستن سن در کتاب ایران در زمان ساسانیان با توجه به چنین

اسنادی نتیجه می‌گیرد که: «وقتی اردشیر زمام حکومت را در دست گرفت وحدت جامعه ایرانی بیش از پیش در شئون فرهنگی و اجتماعی آشکار شد، بدین ترتیب این تغییر سلسله تنها یک واقعه سیاسی نبود بلکه پیدایش روح تازه‌ای در امپراطوری ایران را نشان می‌داد».<sup>۳</sup>

هویت هم فراگیر و گسترده است و از شناخت فردی شروع شده، شخصیت شغلی و منش‌های اخلاقی صنفی را دربرمی‌گیرد. بخشی از آن که با اجتماع و ملت در ارتباط است، هویت ملی است. هویت ملی نتیجه دریافت موجودیت مستقل و شخصیت پایدار فرهنگی است که جاذبه‌های معنوی و جنبه‌های پویای زندگی ملت را دربرمی‌گیرد و حاصل ترکیب ابعاد روحی انسان‌ها در بافت اجتماعی است. هر ملتی، هویتی خاص دارد که حصول آن نتیجه دریافت فرهنگ و شناخت موقعیت فرهنگی او در جامعه جهانی است و اثر وجودی و ظاهری آن در رفتار و گفتار افراد و در روابط آنها با یکدیگر مشخص می‌شود و ما به طور خلاصه آن را فرهنگ می‌نامیم که آمیزه‌ای از امور معنوی و شیوه‌های رفتاری است. فرهنگ نمایشگر شخصیت انسان‌ها و مهم‌ترین عامل نیروبخش افراد و اقوام در تهاجم فکری و فرهنگی است. هویت ملی، یک دریافت کیفی است و یک حالت عقلی عاطفی، که نه آن را به سادگی می‌توان ایجاد کرد و نه به آسانی از میان برد، نه زبان است، نه حکومت و نه به تنهایی هیچ چیز دیگر. مجموعه‌ای است که همه اینها را دربردارد. در یک تعریف ساده، خاطره‌های جمعی است که اعتقادات، آداب و رسوم، تاریخ، زبان، داستان‌ها، مثل‌ها و مجموعه عواطف و عوامل مشترک ملی را دربرمی‌گیرد. خاطره‌های جمعی تبلور فکری و بیانی هویت ملی است و مجموعه‌ای است که می‌تواند به عنوان پشتوانه‌های قوی در برابر هجوم‌های ناگزیر فرهنگ جهانی که با اقتصاد، صنعت، و جاذبه‌های دیگر خود در اندیشه تسلط کامل است، تعادلی پویا ایجاد کند تا هم احساس ضعف و فقر فرهنگی از میان برود و هم بی‌ریشگی و کهنه‌نمایی متصور نباشد.

مقابله درست با فرهنگ مهاجم در تقویت فرهنگ ملی، ارج نهادن به عوامل فرهنگی و کوشش در جهت حفظ و رواج خاطره‌های جمعی است و گرنه انسان امروزی که در بند جامعه صنعتی و پرده صنعت است، به سبب ضعف دریافت و عدم امکانات ملی و جاذبه‌های کارساز، به انفعال روحی کشانیده شده و آماده پذیرش تلقین‌های مختلفی خواهد شد که با روحش ناهمساز و با خاطره‌هایش بیگانه است. به ویژه که فرهنگ مهاجم دشمن وار پیش نمی‌آید تا پرهیز از آن متصور باشد یا تعصب قومی مانع پذیرش آن گردد، همراه با وسایل رفاهی و نیازهای ضروری به صندوق خانه‌ها، پذیرایی‌ها، اتاق خواب‌ها می‌رود و با پرتوهای درخشان ظاهری که دارد، مجال بروز و ظهور را از

فرهنگ‌های ملی و منطقه‌ای می‌گیرد، غیرمستقیم تاریخ گذشته را کم‌ارزش و مخدوش جلوه می‌دهد، اعتقادات، سنت‌ها و معنویات ملت را کهنه و از یاد رفته می‌شمارد، افراد را با یکدیگر و حتی با خودشان بیگانه می‌کند. آن‌گاه که موجودیت انسانی و شخصیت و سرمایه معنوی را متزلزل کرد یا گرفت، آنچه می‌خواهد القا می‌کند.

در این سیر گذرا، اهمیت توجه به فرهنگ ملی و حفظ و حمایت آن مشخص شد و ارزش کوشش‌های اندیشه‌ورانی که در حقیقت فریادخوانان هویت ملی و معرف‌خاطره‌های جمعی بوده و هستند، آشکار گردید. بر این اساس، امروز بیش از هر زمان دیگر به تحلیل فرهنگ و تجلیل عوامل فرهنگی و شناختن و شناساندن فرهنگ ملی نیاز داریم. چه، بی‌توجهی به این فرهنگ و به این خاطره‌های جمعی که مبنای وحدت اقوام ایرانی - حتی با داشتن حکومت‌های مختلف - است، تناور درخت بارمندی را که در کلام فردوسی‌ها، حافظ‌ها، سعدی‌ها، ابن‌سیناها و صدها فرد برجسته به سرتاسر جهان رفته و به ثمر رسیده است، از طراوت و سرسبزی خواهد انداخت به نوعی که به جای تبرشکنی و ارّه‌سای، آماده‌سردگی و شکستگی خواهد شد. از جمله این بزرگ‌مردان اندیشه‌ور و مؤثر سخن، حافظ است که به حق باید او را علاوه بر حافظ قرآن، فریادخوان هویت ملی و رساننده عناصر فرهنگ ایرانی و پیام تمدن اسلامی به سرتاسر جهان دانست. غزل‌های نابش جلوه‌ها و دیدارنمایی‌های شخصیتی او و بیدارگر وجدان‌های خفته در حفظ موجودیت و اعتبار ملی است. وجود او دوگانه است و وجهه فرهنگی‌اش چندگانه. حدیث نفس را با جاذبه‌های اجتماعی می‌آراید و با بهره‌گیری از شیوه‌های ابتکاری مانند طنز و ایهام، ظرفیت‌های تازه می‌بخشد. بدین ترتیب یک عشق جسمانی را وسیله پذیرش معنوتی خاص می‌کند که هدف اصلی انسانیت است. صفای دل، صمیمیت بیان و اندیشه آزاد او از جمله انگیزه‌هایی است که این پیام را جاذبه پذیرشی داده و دلنشین کرده است. حافظ جلوه‌های رنگارنگ و جذاب فرهنگ ملی را از سه جهت بر قلب‌های بیداردلان و فرهنگ‌مداران جهان ریزانده است:

### ۱. پایه‌های فکری ۲. جلوه‌های رفتاری ۳. هنرهای زیبا.

الف - پایه‌های فکری: اندیشه حافظ آمیزه‌ای است از احساس بشری همراه با معنوتی خاص که مایه‌های قوی از عرفان عاشقانه آن را هستی می‌بخشد و چون در لباس لفظ جلوه کند، حلاوت عشق رندانه‌اش کام‌جان را شیرین می‌کند و عالی‌ترین اندیشه‌ها را در ساده‌ترین قالب‌ها با جذاب‌ترین شیوه‌ها بر دل‌ها می‌تاباند. با ایهام که ویژگی کار اوست، اندیشه خواننده را جستجوگر ظرافت‌هایی

می کند که گاه در کل معنی نیز، ایهامی است.

چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب سروش عالم غییم چه مژده ها دادست  
که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است<sup>۴</sup>

علاوه بر موسیقی درونی و کناری جنبه های ایهامی: میخانه، سدره، محنت آباد، شاهباز مفهوم کلی را در پرده های خیال جلوه می دهد و جهات مختلف آن را در نظر می آورد. خواننده، سروش عالم غیبی را می بیند که به اعتبار کمال نفسانی، انسان، این شاهباز سدره نشین را از نشستن در کنج محنت آباد دنیا سرزنش می کند و به قیامی که وسیله کمال است که: «و مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبِّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا» ۷۹ الاسری می خواند. این آزادی اندیشه و این برکناری از رنگ ها و نیرنگ هاست که او را در نظر برخی از محققان در چهره خیام جلوه گر می کند. چنان که شبلی نعمانی می پندارد: «فلسفه خواجه تقریباً همان فلسفه خیام است چه، همان مسایل خیام است که خواجه آنها را با شرح و بسط زیاد توضیح داده و بالاخره با جوش و خروش فوق العاده بیان نموده است». در حالی که اندیشه این دو بزرگ مرد تفاوت هایی آشکار و عمده دارد. خیام نمی تواند سقف فلکی را، که به کام رساننده آزادگان نیست برپای ببیند، در آرزوی اوست که آن را از میان بردارد و از نو، فلکی دیگر چنان که دوست دارد، بسازد. اما برای حافظ، معمای خلقت حل شدنی نیست، عقده ای است که گشوده نمی شود و آن را چنان که هست باید پذیرفت و متناسب با آن زندگی کرد:

حدیث از مطرب و می گوی و راز دهر کمتر جو

که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معمار

هر دو، وقت را غنیمت می دانند و عمر گرانها را بیهوده از دست نمی دهند اما یکی خوش زیستن را توصیه می کند و آن دیگر در کلامی ایهام گونه، سایه آن سرو روان را در چمن دنیا بسنده می داند.<sup>۶</sup> این اندیشه آزاد و این احساس لطیف و رقیق بر عشق متکی است، عشقی که موجد خلقت و میراث گران قدر ابدیت است. او این هدف بنیادی را در پهنه ای فراگیرتر از دیگران و با جاذبه و تأثیری بیشتر از آنان توصیف کرده است. عشق او، شناختی است که هدف کاینات است<sup>۷</sup> و خویش کاری انسان.<sup>۸</sup> محبتی دوجانبه که ساز و نوایی خوش دارد و هر نغمه اش را، راه به جایی است:

مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد نقش هر نغمه که زد راه به جایی دارد

عالم از ناله عشاق مبادا خالی که خوش آهنگ و فرح بخش نوایی دارد

این محبت ترفند بردار نیست و آن را صداقت بایسته است:

صنعت مکن که هر که محبت نه راست باخت عشقش به روی دل در معنی فراز کرد

۹۱

پرتو حسن معشوق است و باز امانت او، که آتش در سراسر عالم زده و امید عالمیان را در خود

منحصر کرده است:

عشقت رسد به فریاد گر خود بسان حافظ قرآن ز بر بخوانی در چهارده روایت

۶۶

شرط توفیق، از خودخواهی رستن است و از بند تن رهایی یافتن:

دست از مس وجود چو مردان حق بشوی تا کیمیای عشق بیابی و زر بشوی

۳۴۶

این عشق را بر گاهی بلند است و مقامی ارجمند. گشاینده دروازه ازل است و دندانۀ کلید ابد.

مهری است که از ازل در دل افتاده و تا ابد از طراوت و تازگی برخوردار است:

از دم صبح ازل تا آخر شام ابد دوستی و مهر بر یک عهد و یک میثاق بود

۱۴۰

معشوق، مستغنی مطلق است و عاشق محتاج کلی، اول شرط گام زنی، آواره صحرای جنون شدن

است و مرید راه گشتن که:

در ره منزل لیلی که خطر هاست در او شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

۳۲۱

پس، از بند نام و ننگ رستن:

گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن شیخ صنعان خرقة رهن خانه خمّار داشت

۵۴

فضیلت انسان و برتری او بر فرشتگان در همین پذیرش عشق و همین اشتیاق به شناخت است:

فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی بیسار آب و گلابی به خاک آدم ریز

۱۸۰

عشقی چنین را که تنها راه شناخت و اثر آن، این است که دارند گانش شاهان بی کمر و خسروان

بی کلاه باشد:

مبین حقیر گدایان عشق را کاین قوم      شهان بی کمر و خسروان بی کله اند  
غلام همّت دردی کشان یکرنگم      نه آن گروه که ارزق لباس و دل سیه اند

۱۳۶

مقدمه فقر و نشانه عشق، جذبه حق است و عنایت او. این جذبه را نه آرایش ظاهری باعث است و نه حتی آرایه های باطنی، خواست او اصل است و بس که: «او را خواست که ما را خواست».<sup>۱۰</sup> نشانه های بیرونی این عشق دوگانه، خصلت های انسانی در ارتباط با اندیشه های اجتماعی است از جمله:

ظلم ستیزی: سالکی که در چهار سوی فقر قدم نهاد، بی نیازی از خلق را اول گام در سیر کمالی و اول مرتبه در دیدار خواهی می شمارد، او به سلطنتی نظر دارد که اگر بخشیده شود کمترین ملک آن مجموعه کاینات است:

اگر ت سلطنت فقر ببخشند ای دل      کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی

۳۴۷

طبیعی است ذره آفتاب جویی را، که چنین ساغری دهند، همراهی و همدمی با خاکبازان کوتاه اندیش و پیش پای نگر را خوش ندارد به ویژه که کارنامه این صحبت ها چون شب یلدا سیاه و طولانی است:

صحبت حکام ظلمت شب یلداست      نور ز خورشید جوی بو که برآید

۱۵۷

فروتنی و شکسته دلی: شکسته دلی، راه پویان معرفت را هم زینت است و هم وسیله، زینتی است که خرابی تن و آبادانی جان حاصل آن است و وسیله ای که جلاّب خیر مطلق است که: «أنا عند منکسرة قلوبهم».

در کوی ما شکسته دلی می خردند و بس      بازار خودفروشی از آن سوی دیگر است  
وسعت نظر و ملامت خواهی: آن که دیدار مطلق را چشم دارد عظمتی و رای عظمت او و بزرگی ای جز بزرگی او نمی یابد. سالک طریقت است و پیرو راستین سنت گذار (ص) که در سفر قرب به گنج های کاینات ننگریست و ستیغ «افق اعلی» و قرب حق را هدف گرفت. دردی کشی است وفاجوی و زنهاردار که از رنجاندن کس پرهیز دارد، سرزنش ها را به جان می خرد و از کس نمی رنجد:

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافری است رنجیدن

۲۷۱

ب- جلوه‌های رفتاری: این که حافظ به مکتبی خاص وابسته باشد نه تنها مسلم و مورد اتفاق نیست بلکه، با همه اشاره‌ها و نسبت دادن‌ها، در روش سلوک نیز آزادی را از دست نداده و آزادی را برگزیده است، او را نه پیروی مشخص است، نه مشربی معین و نه سیری منحصر. وسیع تر از بندیان مکتب‌ها می‌اندیشد و در رسیدن به هدف، خود را پای بند به سیری خاص نمی‌کند. در نظر او صفای دل اصل است و خطاپوشی شایسته نیکو گفت. نه مسندنشینی ریاکار است و نه، صوفی‌ای لقمه‌خوار، سینه‌ای گشاده دارد و دلی روشن که مشوق او در عیب‌پوشی و راهنمایش در مهرورزی است. بیشترین گمان محققان این است که او را پیروی نبوده و بدین سبب آرمان خواهانه می‌نالد:

ای آن که ره به مشرب مقصود برده ای زان بحر قطره‌ای به من خاکسار بخش

۱۸۶

یا کمک می‌خواهد:

تو دستگیر شو ای پیر پی خجسته که من پیساده می‌روم و هم‌رهان سوارانند

۱۳۲

اما این، نشان محدودیت مکتبی و جزئیّت دلق‌پوشی نیست که بیان آرزوهای قلبی نامش نهند. او پیر را همه جا می‌یابد اما همت پیرانه را در صومعه نمی‌بیند که:

گر مدد خواستم از پیر مغان عیب مکن شیخ ما گفت که در صومعه همت نبود

۱۴۱

در حالی که پیر باده فروش او از بند نفس و هوی رسته است و مرقع رنگین به چیزی نمی‌خرد:

من این مرقع رنگین چو گل بخوام سوخت که پیر باده فروش اش به جرعه‌ای نخريد

۱۶۲

از چندین هنر او، وسعت معنایی است که به برخی ترکیب‌های رایج داده و بهره‌های فراوانی است که از خاطره‌های جمعی و یادگارهای ملی می‌برد. درونمایه غزل‌هایش اندیشه‌های ناب ایرانی اسلامی، استشهداها، اشارات اساطیری و داستانی است. نهایت این که این مایه‌ها چنان با اعتقادات و سنت‌ها و اصول انسانی درهم آمیخته و ترکیبی استوار یافته است که نه جدایی آنها ممکن است و نه وجوه افتراق و ترجیح مشخص و اصولاً افتراق و ترجیحی در میان نیست چه، اندیشه آزاد حافظ، مایه

گیرنده از همه فرهنگ‌ها در قالب فرهنگ ملی است. بهترین زمینه این ترکیب، ساقی‌نامه اوست که در آن همراه و هم‌پای جم و کاوس، آتش تابناکی را می‌خواهد که زردشت زیر خاکش می‌جوید<sup>۱۱</sup> اما جایش خرابات است. آن را می‌طلبند تا شیرگیرانه بر فلک رود و دام این گرگ پیر بر هم زند<sup>۱۲</sup> افراسیاب را در ایوانش می‌نگرد و لشکر شکست خورده سلم و تور را که در بیراهه‌ها حیران و سرگردانند تماشا می‌کند و از نغمه پرداز می‌خواهد:

مغنی نوایی به گلبانگ رود بگوی و بزن خسروانی سرود  
روان بزرگان ز خود شاد کن ز پرویز و از باربد یسار کن

۳۶۰

و نتیجه می‌گیرد:

بده ساقی آن می که شاهی دهد به پساکی او دل گواهی دهد  
میم ده مگر گردم از عیب پاک برآرم به عشرت سری زین مغاک

۳۵۸

او جام جم را که در جلوه مادی کاسه‌ای سفالین بیش نتواند بود ظرفیت آن بخشیده که ساغر مینایی، آینه سکندری، جام خضر، جام جهان‌نما و بالاتر از آن، دلی باشد که نظرگاه حق است؛ و هم از دریچه اصلاح‌هایی چون: صوفی، خرقة، پیمانانه، رند، قلندر، ملامتی، پیرمغان، غیرت، همت، حتی ترکیب‌های عنادی چون: آلوده دامن، ننگ و نام، حلال و حرام، تعبیرهای لطیف و معانی تازه و ناب می‌گیرد که از بس شناختگی از اشاره هم بی‌نیاز است.

ج- هنرهای بیانی: ژرف‌اندیشی و ظرافت‌کاری در تجسم اندیشه‌ها بهترین گواه زیبایی بیان در نزد حافظ است و مهم‌ترین جاذبه هنری شعر او. از انواع آرایه‌ها بهره می‌برد تا اندیشه‌های ژرف را به جلوه‌های ظاهری نیز بیاراید و جاذبه و تأثیر آن را بیشتر کند. از جمله هنرهای بیانی اوست:

ایهام: ایهام لطیف‌ترین و رازناک‌ترین آرایه‌های ادبی در شعر حافظ است. او با به‌کارگیری این صنعت توفیقی یافته تا از یک کلمه یا یک اصطلاح، معانی فراوان بگیرد و با آن در ترکیب، مفاهیمی ابتکاری بسازد بدان‌سان که خواننده غزلش، گاه خود را در باغی رنگارنگ می‌یابد که هر بوته اش گل‌های فراوان دارد و هر گلی با رنگ خاص و بوی ویژه، دیدارکنندگان را لذت می‌بخشد و در عین حال از مزاحمت خامان در امان است. توصیف این هنر را از زبان شادروان احمد علی رجایی بخارایی بشنویم: «حافظ سخن را در جایی نشانده است که فهم عوام بدان نرسد و همواره قابل تأویل و دفاع



باشد و شاعر از مزاحمت خامان در امان بماند... این ابهام و ابهام جای به جای یک نوع ابهت و عظمت به اشعار حافظ داده است که خواننده را از جهان ظاهر منسلخ و به عالم درون متوجه می‌کند و در یک حظّ روحانی که خاصیت خلسه و تفکّر است فرو می‌برد.»<sup>۱۳</sup>

طنز: نزدیک‌ترین شیوه‌های بیانی به زبان عامه، طنز است. ادب عامیانه با تقنّن میانه‌ای ندارد و بیشتر برای رفع نیاز و عقده‌گشایی است. این موارد غالباً در صورت طنز بیان می‌شود که هم جاذبه پذیرشی و تأثیر را بیشتر می‌کند و هم دل را آرامش می‌بخشد. طنز حافظ اگر چه در معنی ابهامی دقیق و حتی گاه دور از فهم است اما آن اندازه صراحت دارد که یک کلیت را به سادگی برساند:

باده با محتسب شهر ننوشی زنه‌سار بخورد باده ات و سنگ به جام اندازد

۱۰۲

که در یک سخن او «گاو نه من شیر» است. یا:

یا رب این نودولتان را بر خر خودشان نشان کاین همه ناز از غلام ترك و استر می‌کنند

۱۳۵

که صورتی از مثل «نادیده قبا دیده» یا، تعبیرهای عامیانه «نوکسه» و «تازه به دوران رسیده» است.

استفاده‌های توضیحی و استشهادی از خاطره‌های جمعی: خاطره‌های جمعی یادآور کهن‌ترین عواطف بشری و تجسم بخش دورترین پایگاه‌های زمانی و زمینی هستند که در هر صورتی جلوه‌کنند و هر عاطفه‌ای که نسبت به آنها ابراز شود، القاگر تداوم بخشی زنجیره هستی در یک سرزمین و در طول زمان است. حافظ از این ویژگی بیشترین بهره را می‌برد. اینک چند نمونه که مشتق از خروار است و نشانه‌ای از هنرمندی و ظرافت کاری:

در اعتقادیات: به کنایه و به طور اجمال:

حلقه پیر مغان از ازلم در گوش است بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود

۱۳۹

که اشاره به عهد الست است و به وفای انسان.

با قرینه لفظی:

ظلم ممدود خم زلف توام بر سر بباد کاندرا این سایه قرار دل شیدا باشد

۱۰۷

که ناظر بر: آیات ۲۷ تا ۳۰ سوره الواقعة است<sup>۱۴</sup> و اشاره به نیاز مطلق

تا ابد معمور باد این خانه کز خاک درش هر نفس با بوی رحمان می وزد باد یمن

۲۶۹

که ناظر بر تجلی حق بر دلهاست.

یادآوری نام‌ها و خاطره‌ها از دوست:

بیا ساقی آن می که عکس اش ز جام  
بده تا بگویم به آواز نی  
بیا ساقی آن کیمیای فتوح  
و از دشمن:

همان منزل است این جهان خراب  
کجا، رای پیران لشکر کشش  
نه تنها شد ایوان و قصرش به باد  
همان مرحله است این بیابان دور  
که دیده است ایوان افراسیاب  
کجا، شیده آن ترک خنجر کشش  
که کس دخمه نیزش ندارد به یاد  
که گم شد در او لشکر سلم و تور

ترکیب داستان‌های ملی و خاطره‌های اعتقادی:

بلبل ز شاخ سرو به گلبانگ پهلوی  
یعنی بیا که آتش موسی نمود گل  
می خواند دوش درس مقامات معنوی  
تا از درخت نکته توحید بشنوی

۳۴۵

کمند صید بهرامی بیافکن، جام جم بردار

که من پیمودم این صحرا نه بهرام است و نه گورش

۱۸۸

شاه ترکان چو پسندید و به چاهم افکند  
مددی گر به چراغی نکند آتش طور  
دستگیر از نشود لطف تهمتن چه کنم؟  
آداب و رسوم، جرعه افشانی:

بیافشان جرعه‌ای بر خاک و حال اهل دل بشنو  
که از جمشید و کیخسرو فراوان داستان دارد

۸۲

## تلمیح و تمثیل:

ساقی بیار باده که رمزی بگویمت از سر اختران کهن سیر و ماه نو  
شکل هلال بر سر مه می دهد نشان از افسر سیامک و ترک کلاه زو

۲۸۱

## اصطلاح‌ها:

در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست

می بینمت عیان و دعا می فرستمت

حضور می گرهمی خواهی از او غایب مشو حافظ

متی ما تلق من تهوی دَع الدینا و اهلها

## تعریض و تعرض:

با محتسبم عیب مگوئید که او نیز پیوسته چو ما در طلب عیش مدام است

۳۳

سخن کوتاه، آنچه حافظ را پیام رسان هویت ملی و شخصیت فرهنگی ما دارد و قند پارسی اش را به سرتا سر جهان می‌رساند آزادی اندیشه، آزاداندیشی در مسایل بینش خاص رفتاری و هنرهای بیانی است. این مجموعه و تأثیرگذاری بی حد آن است که دایرة المعارف نویسان فرانسه را چنان مسحور کرده است که می‌نویسند: «کسی در شاعری، شهرت او را نیافته است.» یا فیلسوفی چون نیچه را مشوق بوده تا نتیجه گیری کند که: «نازک کارترین و روشن بین ترین مردم مثل حافظ و گوته، محرک زندگی انسانی را در این دیده اند که واسطه حیوان و فرشته است و مانند دیگر سست عنصران از این تضاد نتیجه نگرفته اند که زندگانی ناچیز است.» شاید در میان شاعران و نویسندگان ما کم باشند کسانی که در وسعت گرفتن دایرة انتشار اندیشه و اثر، به پای حافظ برسند و در پیام رسانی هویت ملی چون او باشند. به خصوص که بیشترین بهره‌وری او از فرهنگ ملی و خاطره‌های جمعی است. عرفان او نیز بر آزادی و آزادگی عارفان عشق‌گرا متکی است، اگر چه، چهره عبوس و غم گرفته زمانش مانع شکفتن غنچه لبخند بر لبان شعر اوست. آنچه فهرست‌ها نشان می‌دهد از سال ۱۱۶۹ تا ۱۳۶۶ نزدیک به پانصد چاپ مختلف و بیش از صد نوع گزیده از غزل‌های حافظ انتشار یافته است و ده‌ها موسیقی‌دان از کشورهای مختلف، در نواهای خویش از شعرش بهره برده‌اند. گوشه‌هایی از شهرت

حافظ را در وسعت رواج غزلیات، ترجمه‌های آن و کاربردهای فراوان تمبیراتش، می‌توان دریافت. سخن را با یادکرد خاطره‌ای که نقل نظر شادروان دکتر عاصمی - محقق تاجیک - است به پایان می‌برم: «در تاجیکستان ارادتی خاص به حافظ وجود دارد و کمتر تاجیکی پیدا می‌شود که حافظ را نشناسد و با اشعارش آشنا نباشد. تاجیکان بسیاری هستند که دیوان حافظ را چون قرآن در بالای سر گهواره کودکان خود قرر می‌دهند». آری «قبول خاطر و لطف سخن خداداد است».

ما را در سپاس این پرتوافکنی‌ها و ضرورت مقابله با تهاجم فرهنگی وظایفی است، باید کوشش‌های بایسته در بزرگداشت عناصر فرهنگی، رواج اندیشه‌ها و ادامه تلاش‌ها صورت گیرد. امید است که لزوم آن را معتقد باشیم و انجام آن را متمهد شویم ان شاء الله.

### پی‌نوشت‌ها:

۱. دهخدا - علی اکبر، لغت نامه، ذیل ملت
  ۲. جعفری لنگرودی - جعفر، ترمینولوژی حقوق
  ۳. محمدی ملایری - دکتر محمد، دل ایرانشهر، انتشارات توس ۱۳۷۵ ص ۱۳
  ۴. حافظ - خواجه شمس‌الدین محمد، دیوان غزلیات، به کوشش محمد قزوینی - دکتر قاسم غنی انتشارات وزارت فرهنگ ص ۲۷ تمام بازگشت‌های متن به همین چاپ است.
  ۵. شبلی نعمانی، شعرالعجم، ترجمه فخر داعی، ج ۲ ص ۲۱۸
  ۶. گلمذاری ز گلستان جهان ما را پس زین چمن سایه آن سرو روان ما را پس
  ۷. ناظر بر آیه ۵۶ سورة الذاریات «ما خلقت الجن والانس الا لیبعدون» غالباً (لیبعدون) را (لیعرفون) تفسیر کرده‌اند.
  ۸. به اعتبار این حدیث: «كنت كنزاً مخفياً احببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف». احادیث مثنوی ص ۲۹.
  ۹. ناظر بر شعر خاقانی است:
- دروازه سرای ازل دان سه حرف عشق      دندانه کلید ابد دان دو حرف لا
- خاقانی - بدیل بن علی، دیوان به کوشش شادروان دکتر سجادی، چاپ زوار، ص ۳
۱۰. گفته ابوالحسن خرقانی در جذبه حق و سرچشمه عشق. نک: رازی - نجم‌الدین ابوبکر، مرصادالعباد، به اهتمام دکتر محمد امین ریاحی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ص ۴۹. نیز ۲۵۰.
  ۱۱. بیاساقی آن آتش تابناک      که زردشت می‌جویدش زیر خاک  
بیاساقی آن بکر مستور مست      که اندر خرابات دارد تشست
- ۳۵۷
۱۲. بیاساقی آن آب اندیشه سوز      که گر شیر نوشد شود بیشه سوز  
بده تا روم پر فلک شیر گیر      به هم بر زخم دام این گرگ پیر
- ۳۵۸
۱۳. رجایی بخارایی - دکتر احمد علی، فرهنگ اشعار حافظ، انتشارات علمی، چاپ پنجم تهران ۱۳۶۸ ص ۱۵ -
  - ۱۴ نیز در مورد ایهام: مرتضوی - دکتر منوچهر، مکتب حافظ، انتشارات توس ص ۴۵۵ به بعد.
  ۱۴. فی سدر مَخْضُودٍ و طلع مَنضُودٍ و ظلّ ممدود - در سایه درختان سدر پرمیوه بی‌خار و درختان پر برگ سایه‌دار در سایه بلند درختان.